

به چه کسی می توانم ایمان داشته باشم؟

خطبه ای از انجیل یوحنا ۵ ، ۳۹ - ۴۷

39 کتاب مقدس را مطالعه می‌نمایید، چون خیال می‌کنید که در آن حیات جاودان خواهید یافت. در حالی که کتاب درباره



من شهادت می‌دهد، 40 شما نمی‌خواهید نزد من بیایید تا حیات بیابید. 41 «من از مردم توقع احترام ندارم. 42 من شما را می‌شناسم و می‌دانم که خدا را از دل دوست ندارید. 43 من به نام پدر خود آمده‌ام و شما مرا نمی‌پذیرید،

ولی اگر کسی خودسرانه بیاید از او استقبال خواهید کرد. 44 شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و به عزت و احترامی که از جانب خدای یکتا می‌آید توجهی ندارید، چگونه می‌توانید ایمان بیاورید؟ 45 گمان نکنید که من در پیشگاه پدر، شما را متهم خواهم ساخت، کسی دیگر، یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید، شما را متهم می‌نماید. 46 اگر شما به موسی ایمان می‌داشتید به من نیز ایمان می‌آوردید، زیرا او درباره من نوشته است. 47 اما اگر به نوشته‌های او ایمان ندارید، چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟»

در شهر کلن روزنامه فروشی است که سال‌های درازی است با روشی به نام اخبار جعلی دروغ فروش خوبی دارد. او با فریاد زدن مثلاً حامله شدن انگلا مرکل! حامله شدن! مردم را به سوی روزنامه هایش می‌کشاند. آقای اکتای می‌گوید که این روش همیشه جواب می‌دهد: مردم در ابتدا کمی جبهه می‌گیرند ولی در آخر با خنده یک روزنامه می‌خرند. دروغ‌های این روزنامه فروش که بدون قصد می‌باشد می‌تواند انسان‌ها را در درازمدت به راه کج بکشاند. همچنین موضوعی در سیاست هم وجود دارد که الان مدت هاست در سیاست این بحث می‌شود که با به وجود آمدن دروغ‌های کوچک مردم همیشه به راه نادرست کشیده می‌شوند و وضع نامطلوبی پیدا می‌کنند. دروغ‌هایی که اینگونه همه جا پخش می‌شوند می‌توانند ضرر‌های زیادی را به زندگی ما وارد کنند. هرچه که این دروغ‌ها بیشتر رواج یابند، مردم کمتر میل دارند که به هم اطمینان کنند. و این مشکل فقط در رسانه‌های اجتماعی رخ نمی‌دهد بلکه در کل اجتماع ما نفوذ کرده است. آدم به چه کسی می‌تواند ایمان داشته باشد؟ آدم به چه کسی می‌تواند اطمینان داشته باشد؟ در زمان‌های نه چندان دور یک مادر پریشانی از من پرسید: کودک من دزدی می‌کند و من نمی‌دانم که چه کار اشتباهی انجام داده‌ام؟ بلکه وقتی که آدم نتواند در خانواده خودش هیچ اطمینان و یا ایمانی داشته باشد، دچار شک و تردید می‌شود. آدم می‌تواند به همسر خودش اعتماد داشته باشد؟ آدم به چه کسی می‌تواند اطمینان داشته باشد؟ آیا من به خودم هم نمی‌توانم اطمینان داشته باشم؟ ما انسان‌ها همیشه دنبال آدم‌هایی هستیم که بتوانیم به آنها صد در صد اطمینان داشته باشیم. برای اطمینان کردن انسان‌ها دو مینا وجود دارد: من به هر چیزی که حس خوبی دارم با قلبم اطمینان می‌کنم. و آن باید درست باشد. ولی افرادی دیگر بر خلاف این موضوع اعتقاد دارند: آدم باید همه چیز را برای خودش ثابت بکند، بدون ثابت کردن نمی‌توانم آن را قبول کنم. حال آیا راه سومی هم وجود دارد؟

اگر ما در ابتدا به قلب خودمان مراجعه کنیم، این مینا می‌تواند راه درستی بر اطمینان کردن باشد؟ آیا ما می‌توانیم در مورد احساسات خودمان اطمینان داشته باشیم؟ من اجازه می‌خواهم که برای شما داستان مردی را بگویم که از طریق احساساتش به دیگران اطمینان داشته است. نام او Augustinus است. او یک کشیش کلیسایی بود که خیلی مورد احترام قرار می‌گرفت. او سخنرانی‌های زیادی را با موضوعات سیاسی می‌کرد و درباره فلسفه زیاد می‌دانست. او می‌توانست از فیلسوفانی چون Seneca، Plato، Sicerو از حفظ صحبت کند. در کنار این مباحث او از مباحث جادوگری و فال بینی هم بهره می‌برد و حتی موضوعات دینی و فلسفه‌های دیگر را می‌توانست شرح دهد. و او شخصی بود که بر قلب خودش خیلی اطمینان داشت. اینها همه برای او کافی نبود و برای همین او قصد داشت تا با دوستان خودش یک گروه کمونیستی تشکیل دهد و در صحرا زندگی کنند. ولی در آن زمان زن‌ها میل نداشتند که با آنها همچنین گروهی را تشکیل دهند و برای همین او و دوستانش از جامعه طرد شدند و او دیگر شخص خوشبختی نبود. مادر او Monika به او دین مسیحیت را پیشنهاد می‌کند ولی از آنجایی که او می‌بایست خودش را پایین‌تر از خداوند ببیند، این دین را قبول نکرد زیرا او جایگاه خودش را بالاتر از همه چیز می‌دید. او قصد داشت تا همیشه ارباب خودش باشد و برای همین او همیشه رنگ خوشبختی را ندید. قلب انسان احساس خوبی دارد. دردها و خوشی‌هایی که در اطراف ما هستند به ما این را ثابت می‌کنند که ما در حال زندگی کردن هستیم. ولی قلب یک مشکلی دارد و آن هم این است که آدم نمی‌تواند به کسی اطمینان کند. ولی ما در سخنان عیسی چیز دیگری را می‌توانیم بفهمیم. او می‌گوید که بعد از من کسی خواهد آمد که او خودش می‌تواند از خودش گواهی بدهد. او از درون قلب خودش

صحبت می کند و مردم به او اعتماد می کنند. این عمل یک بار در صحراهای عرب نیز اتفاق افتاد و محمد اعلام کرد که از قلب او صحبت می کنم. در آن زمان او گفت: که خدا بر قلب او نفوذ کرده و او از خدا چیزهایی درک کرده و خدا به او پیام هایی داده است. ولی نتیجه آن بسیار بد بود. و جنگ های زیادی به خاطر این موضوع به راه افتاد که حتی امروزه نیز انسان های زیادی با آن درگیر هستند. آدم نمی تواند به قلب خودش اطمینان کند. مردم به راه های اشتباهی کشیده می شوند برای اینکه قلب آدم غیر قابل اطمینان است. آدم نمی تواند بر چنین گواهی هایی که از قلب بیرون می آیند اطمینان داشته باشد. وقتی که آدم از زندگی چیز خوبی را بخواهد بایستی او دقیقتر عمل کند. عیسی با مردم های زیادی که به موسی و عهد عتیق اطمینان داشتند صحبت نمود. آنها می خواستند تمام آن چیزهایی که در عهد عتیق آمده بود را رعایت کنند. و نمی خواستند هیچ اشتباهی کنند. ولی آنها یک چیز را خوب نفهمیده بودند و آن هم این که خود عهد عتیق یک گفته ای برای آنها دارد. در هر موضوعی در عهد عتیق یک سوال سر بازی وجود دارد. وقتی که صحبت از مژده سرزمین خوبان بود همه یهودیان می دانستند که آن سرزمین فعلی همان سرزمین موعود نمی باشد. و یا وقتی موضوع بر سر یک پادشاه خوب بود، آنها دنبال آن پادشاهی می گشتند که صالح و عادل باشد. تمام یهودیان حتی درباره 10 فرمان هم این را می دانستند که سوال هایی وجود دارد. این فرمان ها برای آدم امنیت می آورد ولی حال چه کسی می تواند در زندگی خودش تمام این فرمان ها را انجام دهد؟ همچنین معبدی وجود داشت که قربانی هایی در آنجا برای گناهان داده می شد. ولی تمام پیامبران این را گفتند که این قربانی ها نمی توانند گناهان انسان ها را ببخشند. حال چه کسی می تواند این قربانی حقیقی را انجام بدهد؟ این سوالی بود که خیلی از یهودیان داشتند. و خیلی ها هم این دعاها را داشتند که چه زمان می رسد تا آنها زندگی بهتری را تجربه بکنند. ولی یهودیان همیشه کارهای خودشان را ادامه دادند و حتی اعمال پاپین تری نیز مرتکب شدند.

ولی عیسی در این میان می گوید که خوشبختی و نجات ما خیلی نزدیک به ما هست. آن در جلوی ما قرار دارد. حتی اگر قلب ما خیلی با او نباشد و یا افکار ما درگیر مسائل دیگری باشد. و با فرمان های مختلفی گرفتار باشد. عیسی مسیری را که به ما می رسد می یابد و او خودش را در میان ما جا می دهد. ما به تنهایی نمی توانیم به سوی او برویم ولی او می تواند به نزد ما بیاید. ما این امر را در قدیم می بینیم که چطور عیسی راه های مختلفی به سمت مردم می یابد. عیسی در نزد فریسیان که دنبال مسیح بودند قرار داشت و خود را مسیح موعود معرفی نمود. چیزی که از کتاب ها آمده بود. عیسی راه خودش را به سمت زکی که خودش را در بالای درخت پنهان کرده بود و همچنین به سوی Thomas که بی ایمان بود می یابد. او همچنین راه خودش را به سوی پولس که قصد کشتن مسیحیان را داشت می یابد. و آن زمانی که چشم های پولس به حقیقت باز می شود این برای او آشکار می شود که این قوانین دیگر برای او مرده اند و او دیگر برای عیسی زندگی خواهد کرد. و اینگونه عیسی راه خودش را در هر صورت به سوی ما پیدا می کند. حال سوال اینجا است که ما آیا او را می توانیم بشناسیم زیرا او انقدر به ما نزدیک می شود که ما قادر به شناسایی او نیستیم. همین طور مردمان دوره عیسی نیز همین را گفتند که او نمی تواند خدا باشد زیرا او همانند ما است و به ما خیلی نزدیک است. ولی این حقیقت دارد و او نزدیک ما می شود. و امروز هم عیسی توسط انجیل به ما نزدیک شده است. و در همه جای دنیا انجیل به همه زبان ها برای همه وجود دارد. خیلی از افراد هم سعی کردند تا به همه بگویند که انجیل یک محصولی است از تخیلات بشری. و برای همین بعضی ها هم چون فکر کردند که آن یک محصول دست انسان ها است دیگر به آن اطمینان نکردند. آدم می تواند این گونه بگوید که خدا انقدر به ما نزدیک شده و در خون و جان ما جا گرفته است و خود را نشان می دهد که ما نمی توانیم آن را باور داشته باشیم. همان کاری که آن مردم در زمان عیسی انجام می دادند را ما نیز امروزه انجام می دهیم. خیلی از مردم درباره خدا می پرسند و به دنبال مبنا برای اطمینان هستند. و آنها می خواهند بدانند که به چه کسی می توان اطمینان کرد. ولی بعضی ها هم این را فراموش کردند که عیسی چقدر به ما نزدیک است. حال من می خواهم داستان Augustinus را ادامه بدهم. او در اعماق قلب خودش بسیار فرو رفته بود. و از افسردگی بدی رنج می برد. قلب او باعث برهم ریختن او شده بود و او به آخر زندگی رسیده بود. او روزی در خیابانی متوجه کودکی شد که با خود این را می گفت. بردار و بخوان، بردار و بخوان. او از طریق آن کودک صدای خداوند را می شنود. او کتاب انجیلی که مادرش به او داده بود را برمی دارد و می خواند. چشم های او به یک باره باز می شود و راه خودش را به سوی عیسی پیدا می کند. و برای همین او می گوید که قلب نا آرام من حالا راحتی خوبی را در نزد خدا می تواند پیدا کند. او در ابتدا فکر می کرد که اگر او یک مسیحی شود باید زندگی خودش را از دست بدهد ولی او الان می فهمد که با عیسی برنده یک زندگی خوب می شود.

ای عزیزان عیسی راه خودش را به سوی ما پیدا می کند. او می خواهد که امروز با ما صحبت کند و زندگی ما را در دست بگیرد. آن بچه برای Augustinus این را می خواند که بردار و بخوان و اینگونه خداوند به همه ما نزدیک است. ما مشتاق شنیدن صدایی هستیم که بالاتر از موجودیت و زندگی ما قرار دارد. برای همین صدای خدا به ما نزدیک می شود. دقیقاً در وسط زندگی ما. همانطوری که پولس برای ما می نویسد: کلام او به تو نزدیک است. کلامی که به آن می توان ایمان داشت و کلامی که ما از آن خطبه می گوئیم. آمین